

متن پرسش

استاد عزیز سلام ممنون میشم خارج از نوبت به سوالاتم جواب بدهید دکتر کرمی هستم رزیدنت روانپزشکی. خدا را شکر پایان نامه ام تمام شد و دارم آماده میکنم برا دفاع. خودم اصلا راضی نیستم و فرصتم نداشتم ولی برا دست گرمی و انشا الله شروع چنین تحقیقاتی تجربه خوبی بود. ۱. ممنون میشم مقاله را که فرستادم مطالعه و نظرتان را بفرمایید و اگر فرصت ندارید فصل اخر را حتما مطالعه فرمایید و در صورت مخالفت بفرمایید تا حذف کنم ۲. اگر اشکال نداره علاوه بر پایان نامه در مقاله هم اسم حضرت عالی را بیارم البته برای من افتخاره و نگران زحمت برای شما هستم ۳. اگر مدنظرتان مجله ای هست بفرمایید تا انجا چاپ کنیم چون برای فارغ التحصیلی نیاز به چاپ در مجله ISI دارم ۴. استاد اگر خدا بخواد تا اخر اسفند بیمارستانم تمومه وتیر هم در صورت قبولی تو امتحان درسم تمام میشه و امتحان بورد هم شهریوره که اگه قبول بشم امکان هییت علمی شدن دارم اول اینکه دعای کنیید چون خسته شدم درسم نمی خونم دوم اینکه باتوجه به جو حاکم بر دانشگاه از اول انقلاب تا حالا دوست دارم برم یه گوشه محروم کشور بیمار بینم و خودما راحت کنم و بورد هم امتحان ندم چماق سهمیه ای بودن ریشی بودن ارمانی حرف زدن و... شاید به سمت فرسایشم برده همه جا باید انرژی بذاری تا یه کار خیلی کوچیک جلو بره. ولی از طرفی فکر جا خالی کردن و اینکه بودن امثال ما تو دانشگاه مفیده اذیتم میکنه. بفرمایید چه کار کنم البته بورد خیلی سخته و باید خیلی خیلی بخونم و منم خیلی خیلی تنبلم. دردم یکی دوتا نیس ۵. در اخر واقعا تشکر میکنم ودعا فرمایید شرابی بدند که مست بشیم و از اینا راحت بشیم البته شرابش مثل قرص و امپولهای ما نباشه چکیده هدف این نوشتار که با عنوان بررسی تطبیقی مفهوم عقل در منابع اسلامی و منابع روانپزشکی و روانشناسی فراهم آمده تبیین مفهوم عقل در منابع اسلامی و منابع روانپزشکی مرجع دانشگاهی و مقایسه این دو منبع می باشد. گردآورنده ابتدا تعاریف عقل را در فرهنگ لغات عربی، فارسی و انگلیسی پیدا کرده و به توضیح واژه عقل در فرهنگ لغات قرآنی پرداخته است سپس مفهوم عقل را از نظر فلاسفه مخصوصاً فلاسفه اسلامی و بالاخص ملاصدرا و ابن سینا مشخص کرده و بعد از آن مفهوم عقل را در کلام معصوم علیهم السلام و قرآن پیگیری کرده و در آخر به کتب مرجع روانپزشکی مراجعه و مفاهیم مرتبط با عقل را استخراج کرده است. معادل فارسی عقل، خرد اندیشه و گاه هوش است و فلاسفه عقل را از یک دیدگاه به عقل نظری و عقل عملی تقسیم می کنند و از روایات معصومین علیهم السلام جامع ترین و زیباترین کلام حدیث جنود عقل و جهل می باشد که به وضوح مفهوم عقل را در فرهنگ اسلامی مشخص می کند و با مطالعه این حدیث اختلاف بین دو دیدگاه اسلامی و روانپزشکی از نظر واژه عقل

آشکار شده و خلاصه مطلب اینکه عقل اسلامی، مخاطب خداوند است و ضامن بهشت و رسول باطنی است و عقل روانپزشکی باعث گذران امور دنیایی و رسیدن به راحتی و آسایش دنیایی می‌شود و در مورد زندگی بعد از دنیا سکوت می‌کند. گردآورنده مدعی است استفاده از مفاهیم و تفاسیر عقل در اسلام که عصاره آن در حدیث جنود عقل و جهل نمایان است باب جدیدی برای شناخت و درمان بیماری‌های روانپزشکی ایجاد می‌کند. کلید واژه: عقل، عقل و روانپزشکی، عقل و فلسفه، عقل و روایات، عقل و قرآن مقدمه: عقل و دیگر کلمات معادل در علوم اسلامی و علوم روانشناسی و روانپزشکی از جایگاه خاصی برخوردار است. شناخت چیستی و ابعاد مختلف و مراتب مفهوم عقل، جایگاه و منزلت عقل، تأثیرگذاری و تأثیرپذیری این مفهوم از دیگر ابعاد شخصیتی انسان، تغییر و ثبات عقل، سلامت و بیماری عقل از دیدگاه علوم اسلامی جایگاه بلند و رفیعی دارد (۱) مقالات و کتب مختلف و فراوانی که در آن دانشمندان علوم اسلامی و انسانی سعی کرده اند به نوعی این مفهوم را تعریف و بسط دهند به تنهایی دلیل کافی بر این ادعاست در این راستا می‌توان به آثار برجسته ای از جهان اسلام که توسط دانشمندان شاخص به رشته تحریر درآمده است همچون ابن سینا، فارابی، ابن عربی، ملاصدرا و علامه طباطبایی اشاره کرد (۲) در حیطه علوم انسانی نیز دانشمندان زیادی همچون سقراط، بقراط، افلاطون و دانشمندان دو سده اخیر مانند کانت و دکارت در این زمینه آثار و مقالات فراوانی داشته اند (۳). با مشاهده مقالات زیادی در این رابطه، مانند رابطه عقل و وحی از نظر امام محمد غزالی، بررسی تطبیقی مفهوم عقل در فلسفه ابن سینا و توماس آگونیاس، مقایسه بین دیدگاه ملاصدرا و مولوی و ابن عربی و کانت این سؤال مطرح می‌شود که آیا دست یافتن به یک مفهوم کلی از عقل که مورد پذیرش همه این دانشمندان باشد امری شدنی است (۴). به دلیل گستردگی مفهوم عقل جمع بندی این مفهوم به صورت خلاصه در یک مقدمه و بیان مسئله ناممکن است و اساساً موضوع پژوهش حاضر و سوال مطالعه همین است. کلمه عقل که مصدر برای (عقل-یعقل) می‌باشد به معنای ادراک و فهمیدن چیزی است البته ادراک و فهمیدن کامل و تمام و به همین سبب نام آن حقیقتی را که در آدمی است و آدمی به وسیله آن میان صلاح و فساد و میان حق و باطل و میان راست و دروغ را فرق می‌گذارد عقل نامیده اند البته این حقیقت مانند نیروی دیدن و شنیدن و حفظ کردن و سایر قوای آدمی که هر یک فرعی از فروع نفس اوست نمی‌باشد بلکه این حقیقت عبارت است از نفس انسان مدرک. آن عقل که آدمی را به حق و فضیلت دعوت می‌کند عقل عملی است که به نیکی و زشتی حکم می‌کند نه عقل نفس انسان مدرک نظری که حقایق اشیاء را درک می‌کند، عقل عملی مقدمات حکم خود را از احساسات درونی دریافت می‌کند و احساساتی را که در نخستین مراحل زندگی برای انسان شکل می‌گیرد قوای شهوی و غضبی است اما قدرت نطق و تعقل و ادراک که توان قدسی است در مرحله نخست تنها به صورت استعداد و توان نهفته است که خروج آن از مرحله استعداد حرف به مرحله فعلیت صحیح نیازمند تربیت است. (۵) علامه طباطبائی عقل را شریف ترین نیرو در وجود انسان می‌داند که قرآن بیش از سیصد مورد مردم را به استفاده از آن دعوت کرده است

و خداوند در قرآن حتی در یک آیه نیز بندگان را امر نفرموده نفهمیده به قرآن ایمان آورند. (۵) در قرآن واژه عقل یکبار به صورت عقلوه بیست و چهار بار یعقلون و یک بار نعقل و یک بار یعقلها و بیست و دو بار تعقلون به کار رفته است. (۶) کلمه عقل در اصل لغت به معنی بستن و گره زدن است لذا طنابی را که زانوی شتر را می بندند عقال گویند به همین مناسبت ادراکهایی را هم که انسان دارد و آنها را در دل پذیرفته عقل نامیده اند و نیز آن قوه ی را که به وسیله آن خیر و شر و حق و باطل را تشخیص می دهد عقل نامیده اند. (۷) از دیدگاه فلاسفه عقل نظری شامل عقل هیولایی که در آن نفس دارای استعداد محض برای درک حقایق می شود عقل بالفعل که در آن نفس می تواند علوم نظری و اکتسابی را به وسیله بدیهیات کشف کند عقل بالملکه که نفس انسانی ضروریات و بدیهیات علوم نظری را کسب می کند و عقل مستفاد که تمام مکتسبات عقل نظری بالفعل در تعیین موجود می باشد، می باشد و عقل عملی انسان را در استنباط اصول به مقاصد اختیاری یاری می کند و مراتب عقل عملی شامل تجلیه، تخلیه، تحلیه و فنا می باشد به نظر ملاصدرا وقتی عقل معقولاتی را دریافت قلب و عظمت و جلال خداوند را می یابد و وقتی علم به خدا و روز قیامت حاصل شد خشیت خداوند در قلب ایجاد می گردد. (۸) عقل فلسفی ابزاری برای معرفت است که کاربردش کلیات است برخلاف عقل قرآنی که به نحوه کاربردی سعی دارد از پدیده های جزئی و ظاهری به امور کلی و مهم منتقل شود و میان جزئیات و کلیات پیوند برقرار سازد. (۸) ملاصدرا در تبیین عقل دو واژه اشتراک (یعنی اشراک لفظی) و تشکیک (مثل واژه نور) بکار برد. همچنین علاوه بر تقسیم بندی عقل نظری و عملی از عقل منفصل (یعنی همان عقلی که به عنوان صادر نخستین بوده) و عقل متصل (همان عقل بشری یا نفس ناطقه انسانی) نیز استفاده کرده است. (۹)) به نظر می رسد مفهوم عقلی که در منابع اسلامی و علوم فلسفی وجود دارد بسیار وسیع تر و جامع تر از مفهوم عقل در علوم روانپزشکی و روانشناسی است و در نتیجه این اختلاف وسعت معنایی عقل به نظر می رسد جایگزین کردن این مفهوم در علوم روانشناسی و روانپزشکی بتواند دریچه ای از علوم جدید را برای این علوم بگشاید و باعث ارتقاء این علوم شود اگرچه در نگاه ابتدایی ظاهراً، علوم روانشناسی و روانپزشکی از دیدگاه علوم اسلامی به عقل نظر نکرده اند ولی در جای جای این متون با عناوین مختلف از مفهوم عقل استفاده شده است که در این راستا می توان به کلماتی همچون Wisdom، reason، understanding، و Intellect، Judgement، Insight، و mind و Idea و thought و ration و belief و Cannily، realism اشاره کرد. (۱۰) آزمایشات تجربی از دیدگاه های مختلف این علوم برای اثبات این مفاهیم استفاده شده ولی با این حال یک جایگاه ویژه و خاص برای عقل، مفاهیم عقلی و محدوده اثرگذاری این مفاهیم در نظر گرفته نشده و این سؤال اساسی را به ذهن می آورد که در واقع مفهوم عقل از نظر علوم روانشناسی و روانپزشکی چیست و آیا می توان با کمک گرفتن از علوم اسلامی این مفهوم را به طور موشکافانه ای بحث کرد و این نقیصه را جبران کرد. از طرف دیگر مفهوم عقل و معادلات آن در روانپزشکی قانونی و قضاوت هم مفهومی مهم و تعیین کننده است و مقیاسی برای دریافت پاداش و جزاء های سنگین و یا

معافیت از آنهاست. در آنجا شخص مبتلا به اختلال مشاعر کلی حتی در صورت ارتکاب قتل هم معاف از هر گونه مکافات دنیوی است و این نکته جهت اهمیت شناخت دقیق مفهوم عقل را برای یک روانپزشک نشان می‌دهد. جهل یا سوء تعبیر روانپزشک نسبت به مفهوم عقل و میزان همخوانی آن با مفهوم عقل در روانپزشکی میتواند منجر به بروز اشتباهات جبران ناپذیری در کار روانپزشک شود. (۱۱)

در روانشناسی و روانپزشکی مدرن نیز عقل جایگاه مهمی دارد زیرا در یک طرف وجود و سلامت عقل شاخص سلامت روان است و از طرف دیگر ضعف یا اختلالات آن میتواند شاخص‌های خوبی برای ابتلا به بیماری‌های روانی باشد. ولی علی‌رغم این موضوع این سؤال مطرح است که آیا این معادلات مفهوم عقل در روانپزشکی و روانشناسی (Reality Testing = سنجش واقعیت) «Judgement = قضاوت» «Thought = تفکر» «Ration = منطوق» مساوی همان مفهوم عقل در علوم اسلامی و علوم قضایی است یا با آن تفاوت دارد. در این مطالعه درصدد دسترسی به پاسخ این سؤال هستیم. (۱۱)

معنای لغوی و اصطلاحی عقل: عقل لفظی عربی است و در عرب عقال (افسار) مانع حرکت شتر معرفی می‌گردد و معادل فارسی این واژه خرد، اندیشه و گاه هوش است و برای معادل انگلیسی آن بیشتر می‌توان به wisdom اشاره کرد. در زبان عربی به کسی که در حال دیدن است مبصر و کسی را که می‌تواند ببیند بصیر می‌گویند ولی برای عقل چنین تعبیری وجود ندارد چرا که به کسی که در حال تعلق کردن است باید گفت عقلنده که این تعبیر وجود ندارد و برای عقل در جایگاه مصدری و فعلی از کلماتی مثل فهمیدن و علم پیدا کردن و تعقل کردن استفاده می‌شود. و در جایگاه حاصل مصدری و اسمی از این لفظ استفاده می‌شود یعنی کسی که عاقل است. در اصطلاح برای عقل می‌تواند دو مفهوم را متذکر شد یکی قوه‌ای که بالفطره آماده قبول دانش است و یکی هم علمی است که به وسیله آن قوه کسب می‌شود. از تعاریف گفته شده در عقل می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد: -عقل یعنی ادراک و فهمیدن کامل و تمام، و حقیقتی است در وجود آدمی که میان حق و باطل را فرق می‌گذارد و این فرعی از فروع نفس نیست بلکه عبارت است از نفس انسان مدرک. -عقل در علمی استعمال شده که انسان بدون کمک دیگران به آن دست می‌یابد. -مراد از عقل در کلام الهی آن ادراکی است که با سلامت فطرت برای انسان دست می‌دهد. -ادراکهایی که انسان دارد و آنها را در دل پذیرفته و عقد قلبی نسبت به آنها بسته را عقل گویند. -عقل انسان را به حبس و بند می‌کشد و از لاقیدی و آزادی مطلق خارج می‌کند و صاحب خود را از سقوط در هلاکت مهار می‌کند و باز می‌دارد. عقل از نظر فلاسفه: در حکمت متعالیه قوا، درجات مختلف یک نفس واحده هستند و حقیقتی جدای از حقیقت آن نفس واحده ندارند، همان نفس واحده است که دارای درجاتی است و در هر درجه یک کاری انجام می‌دهند نه اینکه یک نفس باشد و چند قوه. و این مراتب و درجات یک مرتبه برای نفس حاصل نمی‌شوند بلکه در طول هم برای نفس حاصل شده پس این نفس است که در مرتبه عالی به ادراک کلی و در مرتبه نازل به ادراک خیالی و حسی می‌پردازد و بر این اساس شأن و قوه به عنوان مراتب طولی نفس آشکار می‌شوند قوای نفس به طور کلی به دو گروه قوای تحریکی (عملی) و قوای ادراکی)

علمی) تقسیم می‌شوند. برای نفس انسانی یک نسبتی به مبادی عالی و مافوق خودش می‌باشد و از آنها فیض دریافت می‌کند و یک نسبتی هم به مادون خود یعنی بدن دارد که فیض می‌دهد لذا قوه مدرکه که صورت نفس ناطقه می‌باشد از این منظر دو شعبه پیدا می‌کند یکی عقل نظری که نسبت آن به عالم مافوقش است و یکی عقل عملی که نسبت آن به عالم مادون خویش می‌باشد. عقل نظری همان بینش انسان است و تأمین کننده علم است و کارش ادراک کلیات و معانی مرسله است و حیطة عملیاتی آن در محدوده هست‌ها است و مربوط به اموری است که وجود یا عدم وجود آنها در اختیار ما نیست و حیطة کار عقل نظری را اعتقادات تشکیل می‌دهد و دستاورد عقل نظری در یک نگاه جهان بینی است در این رابطه برای عقل نظری مراتبی متصور است که شامل: (۱) عقل هیولانی یعنی یک قوه صرف که مستعد است به عقل بالفعل برسد و خالی از جمیع صور عقلیه است و هر نقشی که به او داده شود می‌گیرد این مثل طفلی است که مستعد آموختن است و به این عقل منفعل نیز می‌گویند.

۳- عقل بالملکه: انسان در این مرحله دارای معقولات اولیه می‌شود و نسبت به صور معقولات ثانویه در حکم قوه ممکنه است و به این مرحله از عقل استعداد اکتساب می‌گویند مثل کودکی که آماده شده او را نزد استاد ببرند. ۳- عقل بالفعل: استعداد اکتساب در این مرحله بالفعل می‌شود و نفس توانایی و قدرت استحضار معانی و معقولات کسب شده را دارا می‌شود. در این مرحله نظریات را به وسیله بدیهیات و ضروریات از طریق فکر یا حدس کسب کرده و احتیاج به کسب جدید ندارد و با توجه به خزانه خود آنها را استحضار می‌کند. ۴- عقل بالمستفاد: تمام قوت‌ها و استعدادهای قوه عاقله به فعلیت رسیده‌اند و دیگر هیچ حالت منتظره‌ای در آن نمی‌باشد و حتی استعداد استحضار هم در آن وجود ندارد بلکه تمام معقولات در نزد او حاضر هستند در این مرحله علم حضوری به اشیاء دارد یعنی وجود خارجی اشیاء در نزد نفس حاضر و متمثل می‌باشند و در این مرحله انسان همانند کسی است که کتابت را بالفعل آموخته و دارای ملکه کتاب شده است و این عقل اولین رتبه موجودات مفارقه تامه در قوس صعود است که به طور کلی از ماده و لواحق ماده مبرا هستند و نفس انسان در این مقام به منتها مراتب خود می‌رسد و آنچه را عقل فعال مشتمل بر آن است مشتمل می‌شود منتها اشتمال عقل فعال بر صور موجودات اشتمال فعلی است و اشتمال عقلی مستفاد بر صور موجودات جنبه انفعالی دارد. و اما عقل عملی که مربوط به امور جزئی‌های است که وجود و عدم آنها در اختیار ما هست و افعال مفید به حال انسان را معرفی می‌کند و کارش تشخیص باید‌ها و نباید‌هاست و این تدبیر کننده بدن است و دارای مراتبی است که شامل ۱- تخلیه (پیرایش از تمام رذایل) ۲- تجلیه (جلا دادن ظاهر بر اساس شروع) ۳- تخلیه (جایگزین کردن فضایل) ۴- فنا (غرق در تماشای جمال حق از نظر افعالی، صفاتی و ذاتی) به بیانی می‌توان گفت قرار است تمام آنچه را که عقل نظری می‌فهمد عقل عملی اجرا کند و این دو در اصل دوروی یک سکه‌اند و در مراحل عالی عین هم می‌شوند. ابن سینا نفس را اینگونه بیان می‌دارد که نفس شامل نفس نباتی (که خود دارای قوه غاذیه، نامیه و مولده است) نفس حیوانی که خود شامل دو قسمت محرکه و مدرکه است که نفس محرکه یا شوقیه توسط قوای شهویه

و غضبیه اثرگذار است و نفس مدرکه شامل حواس بیرونی (پنج حس) و حواس درونی (که شامل حس مشترک، خیال (مصوره)، متخیله، و هم و حافظه (ذاکره) است و نفس انسانی که تعقل کلیات را بر عهده دارد و شامل قوه عالمه (عقل نظری) و قوه عامله (عقل عملی) است که اولی ادراک عقلی می‌کند و دومی تدبیر بدن را بر عهده دارد. ابن سینا از دو مفهوم عقل فعال و عقل قدسی نیز استفاده می‌کند که اولی حقیقتی است که عقل را از مرحله بالملکه تا مرحله عقل بالفعل بالا می‌برد و دومی از جنس عقل بالملکه است ولی در مرتبه بالاتری قرار دارد. در سیر نفس می‌توان اینگونه بیان داشت که هیولای اولی که هیچ چیزی برای او متصور نیست و قوه محض است صورت جسمیه به خود می‌گیرد جسم حاصل می‌شود معدن حاصل می‌شود اولین درجه تجدد ایجاد شده نفوس نباتی نفوس حیوانی نفوس ناطقه شکل می‌گیرد به سمت استکمال پیش می‌رود تا به عقل مستفاد برسد و در اینجا پا را از این نشئه به ماورای ماده می‌گذارد وقتی تجرد کامل شد از بدن جدا می‌شود و به مرتبه‌ای فوق عقل اول در قوس نزول می‌رسد پس می‌توان گفت نفس انسان در سیر تکاملی خود دارای سه نشئه وجودی یا ادراکی است اولین مرتبه ادراک حسی و طبیعی است (حواس پنجگانه) مرتبه وسط مرتبه تخیل (حواس باطنی) و در آخر نشئه عقلی است (قوه عاقله) و بر این اساس نفس ناطقه دارای سه مقام است مقام عقل و قدس مقام نفس و خیال و مقام حس و طبیعت و انسان نیز سه وجه دارد: ۱- حسی (جسم) ۲- نفسی (برزخی) ۳- عقلی از منظر دیگر می‌توان گفت انسان دارای یک نفس واحد به نام نفس ناطقه است که مبدأ کلیه افعال است و جامع جمیع مراتب نباتی و حیوانی و عقلانی است و مراتب نفس شامل نفس اماره (کشاندن به بدی) نفس لواحه (سرزنش کننده از پلیدیهای درون) نفس مطمئنه (وقتی انسان از هوس تخلیه شود پیدا می‌شود) و نفس ملهمه (می‌توان به وسیله آن حقایق عقلی را مشاهده کرد) می‌باشد. در یک تقسیم بندی موجودات ممکنه از نظر حکما به دو گروه تقسیم می‌شوند که شامل جوهر و عرض می‌باشند و جوهر شامل ماده، صورت، جسم، نفس و عقل است. از نظر حکمت متعالیه عوالم سه دسته عالم طبیعت، عالم مثال و عالم عقول هستند و رابطه بین این عوالم سه گانه رابطه طولی است و مرتبه بالایی بر مرتبه پایینی برتری دارد و هر موجود طبیعی با توجه به این عوالم سه نحوه از وجود دارد یکی وجود عقلی و یکی مثالی و یکی مادی. اصل هستی امکانی را فلاسفه به شکل یک دایره ترسیم می‌کنند: فلاسفه معتقدند صادر نخست از حق تعالی همان عقل اول است که از آن عقول طولیه ایجاد می‌شود و آخرین عقل طولی که مکمل نفوس بوده و کدخدائیت عالم عناصر را بر عهده دارد (که به آن عقل فعال هم می‌گویند) با نظر گروهی مثل ابن سینا و... ایجاد کننده عالم طبیعت و مثال است و گروهی نیز مثل ملاصدرا و... معتقدند از عقل فعال سلسله عرضیه عقول ایجاد گردیده و از هر نوع عقل عرضیه زیر مجموعه آن که شامل عالم طبیعت و مثال مربوط به همان عقل عرضیه است ایجاد شده است. عقل از نظر روایت: در حدیث دوازدهم از اصول کافی فراز با شروع ای هشام که یکی از یاران نزدیک امام بوده‌اند آمده است در فرازهای ابتدایی به آیات قرآن اشاره شده و در هر فراز آیات مشابه آورده شده که می‌تواند وجوه افتراق این فرازها را اینگونه بیان کرد

۱-مژده به صاحبان عقل ۲- خداوند به واسطه عقل حجت را برای مردم تمام کرد. ۳- توجه بر تدبیر خداوند بر عالم با ذکر دلایلی مانند شب و روز، خورشید، سیر رشد جسمی انسان، کشتزارها، برق و... ۴- اندرز و تشویق به آخرت ۵- بیم دادن به کسانی که در کیفر خداوند تعقل نمی‌کنند. ۶- همراهی عقل با علم ۷- نکوهش کسانی که تعقل نمی‌کنند. ۸- نکوهش اکثریت ۹- ستودن اقلیت ۱۰- یاد کردن صاحبان عقل به نیکوترین وجه ۱۱- بیان این نکته که حکمت و قلب همان عقل است ۱۲- ستایش خداوند از کسانی که از او درخواست ثابت ماندن در هدایت را بعد از هدایت شدن کردند. از آیاتی که اشاره شد و آیات دیگر قرآن و شرح و تفصیل آن در فصل بعدی استفاده خواهد شد. و اما فرازهای بیست گانه بعدی شامل نکات مهمی است که توجه به بعضی از آنها اهمیت خاصی دارد: ۱- عاقل ترین مردم کسی است که حق را اطاعت کند. ۲- دنیا مانند دریای ژرفی است که بسیاری در آن غرق شدند، کشتی این دریا تقوای الهی و آکنده (حشوها) آن ایمان، بادبانش توکل و ناخدایش عقل و رهبرش (دلیلها) علم و لنگرش شکیبایی است. ۳- رهبر عقل اندیشیدن و رهبر اندیشیدن خاموشی است. ۴- مرکب عقل تواضع است. ۵- خداوند پیامبران را فرستاد تا مردم از خداوند خردمند شوند و هر که این را نیکوتر پذیرد معرفتش بهتر شود و آنکه به فرمان خداوند داناتر است عقلش نیکوتر است و کسی که عقلش کاملتر است مقامش در دنیا و آخرت بالاتر است. ۶- خداوند بر مردم دو حجت آشکار و پنهان دارد حجت آشکار رسولان و انبیاء و ائمه علیه السلام هستند و حجت پنهان عقل مردم است. ۷- عاقلان در حلال سپاسگزاری و بر حرام صبر می‌کند. ۸- آرزوی دراز و گفتار بیهوده و خواهشهای نفسانی باعث ویرانی عقل می‌شود. ۹- کسی که از فرمان پروردگار سرپیچی کند و علیه عقل از هوس پیروی کند کردار ناپاکی نزد خداوند دارد. ۱۰- صبر بر تنهایی نشانه قوت عقل است. ۱۱- عقل پیش نیاز آموزش است و آموزش باعث علم و علم باعث فرمانبرداری و فرمانبرداری باعث نجات می‌شود. ۱۲- اعمال اندک از عالم چند برابر پذیرفته می‌شود. ۱۳- عاقل بین دنیا و حکمت، حکمت را انتخاب می‌کند. ۱۴- عاقل زیادی بر احتیاج را از دنیا کنار می‌گذارد. ۱۵- عاقل بین دنیا و آخرت، آخرت را انتخاب می‌کند. ۱۶- عاقل از دنیا روی می‌گرداند و به آخرت روی می‌آورد. ۱۷- کسی که ثروت بدون مال و دل آسودگی از حسد و سلامتی دین می‌خواهد باید از خدا بخواهد عقلش را زیاد کند. ۱۸- خداوند به چیزی بهتر از عقل پرستش نشود. ۱۹- تا این اوصاف در انسان نباشد عقلش کامل نمی‌شود: مردم از شرارتش در امان و به نیکی او امیدوار باشند، زیادی مالش را ببخشد و زیادی گفتارش را قطع کند. بهره او از دنیا به مقدار قوتش باشد تا زنده است از دانش سیر نشود، ذلت با خدا را از عزت با غیر خدا دوست تر داشته باشد تواضع را از شرافت دوست تر دارد. نیکی اندک دیگران را زیاد و نیکی زیاد خود را اندک بداند همه مردم را از خود بهتر و خود را از همه مردم بدتر بداند. ۲۰- عاقل دروغ نمی‌گوید. ۲۱- کسی که عقل ندارد جوانمردی ندارد و کسی که جوانمردی ندارد دین ندارد. ۲۲- از علامات عاقل است که چون از او سؤال کند جواب دهد و چون مردم از سخن در مانند سخن گوید و رأیی اظهار کند که به مصلحت همگان باشد. ۲۳- عاقل کسی است که اگر بترسد تکذیبش کنند خبر ندهد، از کسی که نگرانی مضایقه دارد چیزی

نخواهد به آنچه توانا نیست وعده ندهد، به آنچه در امیدواریش سرزنش شود امید نبندد، به کاری که می‌تواند نتواند انجام دهد اقدام نکند. عقل از نظر قرآن: از خلاصه مطالب این فصل می‌توان اینگونه برداشت کرد که: واژه عقل در قرآن حدود پنجاه و چهار بار آمده است که یک بار به صورت عقلوه یک بار به صورت یعقلها و یک بار به صورت نعقل و بیست و هفت بار به صورت تعقلون و بیست و چهار بار به صورت یعقلون آمده است. اگر کلمات هم معنی عقل در قرآن را نیز که شامل کلماتی مثل نهیه، حجر، قلب، لب، فؤاد، أمر، ملک، روح، نور قلم، حجت، سلطان و حلم و... می‌شود را نیز به این تعداد اضافه کنیم با نظر علامه بیشتر از سیصدبار از عقل در قرآن استفاده شده است که این خود دلالت بر اهمیت این مفهوم دارد. اگر بخواهیم آیاتی که عقل در آنها بکار رفته را به صورت اجمال و سربسته طبقه بندی کنیم به نظر می‌رسد بتوان به موارد زیر اشاره کرد. ۱) قرآن چندین بار از افراد می‌خواهد که در مورد پیامبرش که با آنها زندگی کرده و اجری نمی‌خواهد تعقل کنند گویا می‌خواهد برساند اگر از عقل خود استفاده کنید به روشنی می‌یابید که این پیامبر حق است و نبوت حق است و بی احترامی و بی ادبی نسبت به پیامبر از بی عقلی است و عدم استفاده از عقل باعث انکار نبوت می‌شود. ۲) همچنین خداوند چندین نوبت با اشاره به قرآن عربی و خصوصیات آن و اشاره به کتب آسمانی از افراد می‌خواهد عقل خود را بکار ببندند که اگر چنین کنند به واقع خواهند یافت این کتاب حق است. ۳) خداوند در قرآن متعدد از آیات و نشانه‌های خود و اینکه چگونه آسمانها و زمین و انسانها خلق شده‌اند و سیر زندگی اینها را بیان می‌دارد و می‌خواهد که از عقل خود استفاده کنند و ربوبیت خدا را در تمام این آیات روشن ببینند و متوجه باشند برای رویت ربوبیت نیاز به استفاده از عقل است. ۴) در قرآن اشاره شده که آخرت بهتر است و آنچه نزد خداوند است باقی است و می‌ماند و این یعنی با بکار بردن عقل معاد برای انسانها روشن می‌شود البته اگر بکار گیرند. ۵) خداوند گاهی انسانها را امر به معروف و یا نهی از منکر می‌کند و بعد از آن متوجه می‌کند اگر عقل خود را بکار ببرید واضحاً در می‌یابید که اینها حق است چونکه برگرفته از فطرت است و این همان تبیین دین است که وجود و وجوب آن را عقل می‌فهمد البته به شرطی که به کار گرفته شود. ۶) خداوند گلایه‌ای دارد که چرا کسی که گمراه می‌کند و نفعی برای شما ندارد و دچار پراکندگی و زشتی و اختلاف هستند را می‌پرستید و می‌خواهد که عقل خود را بکار ببندید و متوجه شوید اینها برای شما سودمند نیست. ۷) خداوند نظر به این دنیا را مانع رسیدن به کمال می‌داند و انسان را متوجه می‌کند اگر تعقل کند این مفهوم را به روشنی در می‌یابد. ۸) و در آخر خداوند افراد بی عقل را مثل کسانی می‌داند که کرولال هستند و کسانی هستند که بر دل‌هایشان مهر زده شده و پدران بی عقلی داشتند و مانند حیوانات‌اند و از همه می‌خواهد در این افراد تعقل کنند تا به حقیقت برسند. عقل از نظر علوم روانپزشکی و علوم روانشناسی برانگیختگی یا هوشیاری حداقل نیاز به سه منطقه مغزی دارد دستگاه فعال ساز مشبک، هسته‌های تالاموس و قشر مخ و برای تداوم توجه نیاز به سلامت لوب پیشانی راست است اگر هر کدام از این موارد به هر دلیلی دچار اختلال شوند سطح هوشیاری اختلال پیدا کرده و در نتیجه واقعیت سنجی فرد

که همان ارزیابی صحیح از ادراکات و افکار است دچار اختلال می‌شود. محرک‌های بیرونی باعث تحریک دستگاه‌های حسی شده و یک آگاهی هوشیارانه نسبت به حس‌ها ایجاد می‌شود و سپس این آگاهی‌ها پردازش و ذخیره می‌شود تا مورد استفاده قرار بگیرد. وجود همین محرک‌های دائمی باعث می‌شود با واسطه دستگاه فعال ساز مشبک حالت گوش بزنگی و سطح هوشیاری فرد حفظ شود. در منطقه‌ای به نام آمیگدال محرک‌های بیرونی و درونی یکپارچه می‌شوند تا تجارب حسی را معنایی هیجانی ببخشند. از دیدگاه نروآناتومی هر قسمت از مغز وظایف و عملکرد خاص خود را دارد به عنوان نمونه هیجان و سائق‌های اساسی نظیر خوردن و فعالیت جنسی و... در دستگاه لیمبیک متمرکز است، نیمکره چپ مغز جایگاه ذهن تحلیلی‌تر است و خزانه هیجانی محدودی دارد و احتمالاً نیمکره چپ برای احساسات مثبت اختصاصی‌تر است و صدمه آن باعث گریه پاتولوژیک شده و نیمکره راست برای احساسات منفی اختصاصی‌تر است و ضایعه آن خنده‌های پاتولوژیک ایجاد می‌کند. از دیدگاه نروترانسسمیتری به عنوان نمونه افزایش دوپامین با علائم روان پریشی و شیدایی همراه است و کاهش دوپامین با افسردگی همراه است و در افسردگی کاهش سروتونین و در شیدایی افزایش سروتونین را داریم. به نظر می‌رسد نقش ژنها ایجاد یک قالب و الگوست که تجارب باعث فعال شدن قالب خاص در زمان معینی می‌شود یعنی هم ژن و هم محیط در رفتار و اعمال و تفکر و... مؤثر هستند. شخصیت را اینگونه تعریف می‌کنند که شامل سه جزء *psyche, character, Temperament* است که برای سرشت چهار خصوصیت *Harm Avoidance* (آسیب‌پذیری) (صفرایی)، *Noveltyseeking* (نوجویی) (سودایی)، *Reward dependence* (پاداش‌پذیری) (دمی) و *persistence* (پشتکار) (بلغمی) در نظر گرفته می‌شود که اینها احساسات پایه‌اند و در سراسر عمر ثابت می‌مانند و در همه فرهنگها ثابت هستند. برای منش که عمدتاً همانی است که از خودمان می‌سازیم سه گزینه *self transcendence, cooperativeness, self directedness* را در نظر می‌گیریم و *psyche* به آگاهی و *self awareness* یا *spirit* اشاره دارد. از تعاریفی که نزدیک به واژه عقل است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: واقعیت‌سنجی (*reality testing*) که شامل توانایی افتراق بین دنیای بیرون و جهان درون و قضاوت صحیح در مورد رابطه بین خود و محیط است. قضاوت (*Judgment*) کنشی ذهنی که در آن گزینه‌های موجود، در چارچوب یک مجموعه از ارزشها مقایسه یا ارزیابی می‌شوند تا مسیر خاصی از عمل انتخاب شود. بینش (*Insight*) شناخت آگاهانه از وضعیت خود، هوش (*Intelligence*) توانایی آموختن، یادآوری، ادغام سازنده و به کارگیری یادگیری‌های قبلی شناخت (*cognition*) فرایند ذهنی دانستن و آگاه شدن هوشیاری (*consciousness*) حالت بیداری همراه با پاسخ به محرک‌های طبیعی. هذیان (*delusion*) باور غلط ثابتی که بر استنباط نادرست شخص از واقعیت متکی است علی‌رغم وجود شواهد یا مدارک عینی ناقص. محتوای تفکر (*thought*) به آنچه بیمار در مورد آن می‌اندیشد و فرایند و شکل تفکر به نحوه کنار هم چیدن اندیشه‌ها گفته می‌شود. حافظه (*memory*) فرایندی که اطلاعات تجربه شده یا آموخته شده را در مغز ثبت تثبیت ذخیره

سازی و یادآوری می‌کند. از تئوری‌های روانشناسی که شاید به مفهوم عقل تا حدودی نزدیک باشد به طور خلاصه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: چهار مرحله عمده تا رسیدن به قابلیت اندیشیدن در حد بزرگسالان از دیدگاه پیازه-عبارتند از: ۱- مرحله حسی حرکتی (از تولد تا ۲ سالگی)، نوزاد به تدریج یاد می‌گیرد که خود را از جهان جدا بداند و دستاورد این دوره پیدایش بقاء شیء است و یاد می‌گیرد اشیاء را زمانی که در دید او نیستند در ذهن خود نگه دارد. ۲- مرحله تفکر پیش عملیاتی (۲ تا ۷ سالگی): استفاده از زبان و نقاشی و یادگیری بدون استفاده از استدلال و در این مرحله نمی‌تواند دنیا را از چشم دیگران ببیند و دارای تفکر جادویی و جاندار پندارانه هستند. ۳- مرحله عملیات غیر انتزاعی یا عینی: (۷ تا ۱۱ سالگی) استدلال استنتاجی و ثبات شیء و بازگشت پذیری از خصوصیات این مرحله است. در این مرحله است که کودک مفاهیم کمی را درک می‌کند. ۴- مرحله عملیات صوری (۱۱ سالگی تا پایان نوجوانی): مشخصات این مرحله تفکر انتزاعی، استدلال قیاسی ظهور دارد استدلال فرضیه‌ای قیاسی (حرکت از کل به جزء) و استدلال استقرایی (حرکت از جزء به کل) از ویژگی‌های این مرحله است. کولبرگ یک مدل مرحله استدلال اخلاقی را بیان داشت که شامل: ۱- اخلاق دوره پیش دبستانی (اجتناب از تنبیه و دستیابی به پاداش) ۲- اخلاق قراردادی (مبتنی بر دستورات منابع قدرت یا نفع متقابل) ۳- اخلاق مبتنی بر اصول فردی (مبتنی بر اصول اخلاقی درونی شده کلی) سه نوع یادگیری بیان شده است که شامل: ۱- شرطی سازی کلاسیک (مرتبط دانستن دو رویداد نزدیک به هم از نظر زمانی) ۲- شرطی سازی عامل (یادگیری را نتیجه پیامدهای کنش‌های فرد تلقی کنند) ۳- نظریه یادگیری اجتماعی (تلفیق دوقبلی) (تعامل دو طرفه بین شخص و محیط) بر الگوپذیری از نقش، همانندسازی و تعامل‌های انسانی متکی است فرد با تقلید از دیگری رفتاری را یاد می‌گیرد اما عوامل فردی هم دخالت دارد. تئوری رشد شناختی سالیوان اینگونه بیان می‌کند که: ۱- مرحله prototaxic (شیرخوارگی و اوایل کودکی) تجارب گذرا و بدون ارتباط با هم درک می‌شوند. ۲- مرحله parataxic (اوایل کودکی) تجارب معنی سمبولیک داشته ولی قوانین منطقی بر آنها حاکم نیست. ۳- مرحله syntactic در این مرحله جهان و خود بر اساس قوانین منطقی، ارتباط زمانی، اعتبار خارجی و ثبات داخلی درک می‌شود. تئوری رشد اجتماعی سالیوان بیان می‌دارد که: ۱- شیرخوارگی (از تولد تا شکل‌گیری زبان) با نیاز به تماس بدنی و صحبت مشخص می‌شود و ناحیه تعامل اولیه دهان و تا حدی مقعد است. اگر نیازها به طور کامل برآورده شود کودک احساس خوب بودن پیدا می‌کند. ۲- child hood (شکل‌گیری زبان تا شروع مدرسه): کودک روی پدر و مادر تمرکز دارد و به دنبال تشویق آنان است کودک در این مرحله نیاز به بزرگسالان شنونده و تأیید کننده دارد. ۳- Juvenile (۵-۸ سالگی): روابط بین فردی به طرف گروه همسالان و منابع قدرت خارجی شیفت پیدا می‌کند کودکان در این مرحله در مورد نیازهای خود بحث می‌کنند. ۴- ۸- proadolecence تا ۱۲ سالگی) حرکت به سمت صمیمیت واقعی به سمت یک نفر. ظرفیت برای دلبستگی عشق و همکاری شکل می‌گیرد. ۵- adolescent با بلوغ شروع می‌شود. مثل قلبی است ولی اینجا امیال جنسی هم به روابط بین فردی اضافه می‌شود به سمت جنس مخالف

می‌رود. آبراهام مازلو بیان می‌کند که: زندگی فرد برای برآوردن یک سری از نیازهاست که پنج سطح دارد و آنها عبارتند از ۱-نیازهای فیزیولوژیک (غذا- آب-رابطه جنسی و خواب) ۲-نیاز به حمایت و امنیت ۳-نیاز به عشق و تعلق ۴-نیاز به self-esteem, self-respect از دیگران ۵-زیبایی اعتماد، خودشکوفایی به عقیده فروید کودکان از بدو تولد فعالیت شهوانی دارند که تظاهرات متفاوتی بسته به سن دارد. ۱-مرحله دهانی(۸ ماهه اول زندگی) بر دهان و لب متمرکز شده. ۲-مرحله مقعدی (۱۸ تا ۳۶ ماهگی) در قالب اعمال روده‌ای مثانه‌ای است. ۳-مرحله احلیلی (از ۳ تا ۵ سالگی) بر دفع ادرار متمرکز است. ۴-مرحله نهفتگی (سکون نسبی) (۵ سالگی تا ۱۳ سالگی) ۵-۱۳سالگی تاجوانی (تشدید لیبیدو) ۸ مرحله اریکسون از نظر رشد ایگو شامل موارد زیر است: ۱-اعتماد در مقابل بی اعتمادی (بدو تولد تا ۱۸ ماهگی) ۲-خودمختاری در مقابل شرم و تردید (۱۸ ماهگی تا سه سالگی) ۳-ابتکار در مقابل احساس گناه (سه سالگی تا ۵ سالگی) ۴-سخت کوشی در مقابل احساس حقارت (۵ تا ۱۳ سالگی) ۵-هویت در مقابل سردرگمی نقش (۱۳ سالگی تا ۲۱ سالگی) ۶-صمیمیت در مقابل انزوا (۲۱ تا ۴۰ سالگی) ۷-زاینده‌گی در مقابل بی حاصلی (۴۰ تا ۶۰ سالگی) ۸-یکپارچگی در مقابل یأس (۶۰ سالگی تا هنگام مرگ) در نظریه‌های شناختی بر این واقعیت تأکید می‌شود که ارگانیزم یک دستگاه پردازش اطلاعات است و هدفش کسب تطابقی بهینه با محیطی است که از طریق حواس خود ادراک می‌کند. این دستگاه در غیاب اطلاعات کافی نمی‌تواند نقشه‌ای شناختی را که تجربه جاری باید بر آن منطبق شود ترسیم کند و در نتیجه دچار سامان گسیختگی و عدم انطباق می‌شود. افراد برای پایش رفتار خود و داشتن سطح بهینه‌ای از پاسخ دهی باید همواره از محیط بازخورد بگیرند وگرنه مجبورند دورنمایه‌های ویژه خود را برون فکنی کنند که ارتباط چندانی با واقعیت ندارند. نتیجه‌گیری: هدف اصلی و کلی این پایان نامه در ابتدا پیدا کردن یک مفهوم مشترک بین مفهوم عقل در منابع دینی و منابع روانپزشکی و روانشناسی جهت کمک به علوم روانپزشکی و آشنایی بهتر با منابع دینی هم از جهت بود که بعد از شروع به تحقیقات و مطالعات کم کم به این نتیجه رسیدیم مفهوم عقل در منابع دینی وسعت و محدوده و هم از نظر محتوا تفاوت معنی‌داری با منابع روانپزشکی دارد. و به یک معنی اگر چه در بعضی جهات هر چند مختصر این مفهوم در این دو محیطه با همدیگر همپوشانی داشتند ولی در اکثریت جهات این دو محیطه تفاوت فاحش و معناداری از جهت مفهوم عقل داشتند و در نتیجه این دو مفهوم در این دو محیطه کاربردها و اهداف متفاوتی نیز داشتند. و تفاوت این دو از جهت تفاوت در مورد دو رویکرد متفاوت این دو محیطه است که به اختصار این تفاوت دو رویکرد را می‌توان به صورت دو نگاه انسان محوری در فرهنگ روانپزشکی و روانشناسی و خدامحوری در فرهنگ دینی دانست یکی به فکر انسان کامل شدن از هر طریقی حتی از طریق استفاده ابزاری از دین و خداوند است یکی به فکر رسیدن به خداوند است. یکی به فکر رسیدن به خداوند از طریق کامل شدن انسانیت است. و یکی به فکر رضای تمام خواسته‌های نفسانی است از طریق تسلط بر همه موجودات و مخلوقات و یکی به فکر رضایت خداوند است از طریق بندگی خداوند و یکی دنیا را همه چیز خود می‌گیرد و غیر

دنیا را یا نمی‌بیند و یا توهم تصور می‌کند و یا بدون توجه از کنار آن عبور می‌کند و یکی دنیا را مزرعه آخرت می‌داند و آخرت و دنیا را با هم می‌خواهد و در صورت تعارض بین این دو آخرت را بر می‌گزیند. یکی تمام تلاش خود را می‌کند تا انسان بتواند با بهترین روش تجربی در سایه استفاده از ابزارهای دنیوی به خودیت خود برسد و به پادشاهی دنیا دست پیدا کند و یکی تلاش دارد با استفاده از وحی به خداوند برسد و خلیفه خداوند بشود. یکی هدف را لذایذ دنیا می‌گیرد و یکی لذایذ آخرت یکی به دنبال درمان تمام بیماریهای انسان است تا انسان بتواند بهترین استفاده را از تمام غرایز و خواسته‌های خود ببرد و یکی به فکر درمان تمام بیماریهای انسان است تا انسان بتواند خلیفه خداوند بشود. یکی افق دیدش دنیاست و یا حد آخرش عالم خیال است و یکی مبداء حرکتش دنیاست و مقصدش مطلق همه چیز است. یک وحی را توهم و یکی وحی را واقعی‌ترین واقعیات می‌داند. یکی عقل دینی را یا انکار می‌کند یا توهم می‌داند و یا هم عرض دیگر مخلوقات مادی تصور می‌کند و یکی عقل دنیایی را جهالت و نیرنگ می‌خواند. یکی عقل دنیایی را تنها راه نجات بشر می‌داند و یکی عقل دینی را آنقدر وسیع می‌گیرد تا محدوده دنیا را نیز شامل شود. یکی عاقل بودن را داشتن بینش صحیح نسبت به خود و بیماری خود و قضاوت صحیح در شرایط مختلف و داشتن تفکری عاری از هذیان و توهم و وسواس و ترس مرضی و... می‌داند و یکی عاقل بودن را بندگی خداوند می‌داند به معنایی که تمام مشخصات آن را ذکر می‌کند. خلاصه مطلب آنکه هر چه در این دو حیطه غور کنیم به عمق اختلاف و تفاوت این دو مفهوم در این دو حیطه می‌رسیم اما این نباید ما را از نقاط مشترک این دو حیطه غافل کند و آن اینکه علوم اسلامی دنیا و آنچه در آن است را مزرعه آخرت می‌دانند پس وسایل و لوازم دنیا و... را نیز مزرعه آخرت می‌دانند و اذعان دارند بدون گذر از دنیا نمی‌توان به آخرت رسید و اگر چه بدن انسان را همچون مرکبی برای روح می‌دانند ولی این مرکب نیز نیاز به غذا و خوراک دارد و نیاز به درمان در صورت بروز بیماری دارد و علوم اسلامی معتقدند اگر به فرض، تمام درمانهای روانپزشکی صحیح و سالم باشد فقط توانسته است مرکب روح را از بیماری نجات دهد و برای درمان دیگر بیماریهای روح درمانی ندارد و از علوم روانپزشکی می‌خواهد شفاف و صادقانه اذعان کند از روح و بیماریهای روحی و درمان آنها چیزی نمی‌داند و در این رابطه حداقل کار یعنی سکوت را پیشه خود کند نه اینکه مدعی سعادت انسان بشود و فقط به دنبال درمان مرکب روح باشد نه خود روح که اصل است. عقل یک واژه عربی است و استفاده این واژه در فرهنگ قرآنی و اسلامی بسیار وسیع و گسترده است و حداقل در کتب مرجع روانپزشکی ایران این واژه به صورت خود واژه عقل که به گونه‌ای شاید بتوان معنی انگلیسی wisdom را برایش در نظر گرفت بسیار کم به کار رفته است و بیشتر از معادل‌های مشابه این لغت همانند بینش قضاوت تفکر، شناخت، حافظه، هوش و واقعیت‌سنجی استفاده شد. تعاریف که برای اینها بیان شده در فصول گذشته آمده است و انسان را به این نتیجه می‌رساند همه این تعاریف هیچ‌گونه اشاره‌ای به عالم غیر این دنیا و یا به تعبیری عالم غیب نداشته‌اند و این تفاوت اصلی تعریف واژه عقل در فرهنگ دینی و روانپزشکی است. همانطور که

در فصل سوم بیان شد فلاسفه عقل را به عقل نظری و عملی تقسیم می‌کنند که برای عقل نظری مراتبی را که شامل عقل هیولانی، بالملکه، بالفعل و مستفاد است در نظر می‌گیرند که به نظر این تعبیرات فلاسفه حداقل در مراتب اولیه عقل نظری مشابه تعابیری است که پیازه به صورت مرحله حسی حرکتی مرحله تفکر پیش عملیاتی مرحله عملیات عینی و مرحله عملیات صوری انجام داده‌اند و یا مشابه تعابیر کولبرگ از اخلاق دوره پیش دبستانی اخلاق قراردادی و اخلاق مبتنی بر اصول فردی است و یا کمی مشابه تئوری رشد اجتماعی سالیوان که در فصل ششم بیان شد می‌باشد و یا می‌تواند عقل عملی بیان شده توسط فلاسفه را با نیازهای آبراهان مازلو تطبیق داد که البته در این زمینه می‌تواند از نظریات فروید واریکسون نیز کمک گرفت که هر کدام از این مقایسه‌ها خود موضوع بحث یک پایان نامه جداگانه است و نیازی به این گونه مقایسه‌های در این پایان نامه نیست چونکه اگر چه فلاسفه کوشیده‌اند دیدگاه‌های دینی خصوص اسلامی را تبیین کنند ولی نظر آنها را فقط می‌توان به عنوان نظر یک فیلسوف در نظر گرفت و نمی‌توان بیان داشت نظریات آنها همانی است که اسلام می‌گوید و نظریات روانشناسان نیز نظریات علمی است که ورودی به دین ندارد. در نتیجه مقایسه این نظریات با یکدیگر اگر چه خالی از لطف و ظرافت نیست ولی از جهت اینکه می‌تواند خطا داشته باشد استناد به تشابهات و تفاوت‌های آنها جهت تقدس بخشیدن به این تئوری‌ها کار صحیحی نیست.

گردآورنده این پایان نامه به این نتیجه رسیده است روایات و قرآن از عقلی سخن می‌گویند که تضمین کننده بهشت است و مورد خطاب الهی است و این عقل فطری است و با آن حق و باطل را تشخیص می‌دهند ولی اینکه این عقل از ابتدای خلقت با انسان هست و یا اینکه با نظر فلاسفه در طی زمان به تکامل می‌رسد جای بحث دارد و اینکه آیا کسانی که از نظر مغزی (ژنتیک، نروترانسmitter، نروآناتومی، رپستورهای مغزی و...) دچار مشکل هستند آیا می‌توانند به این عقل راه یابند یا از آنها انتظاری نیست و راه به سوی عقل قدسی نمی‌برند نیز جای بحث بسیار دارد. و اینها سوالات بدون پاسخ گردآورنده است که در بهشت افرادی هستند که در دنیا نابینا بودند ولی در آخر بینا و بصیر هستند آیا می‌شود افرادی در بهشت باشند که دارای عقل قدسی متعالی باشند ولی در دنیا دارای مغز بیمار و کم توان بوده‌اند. و اگر چنین باشد عقل مدنظر قرآن و روایت عقل متفاوت از تعاریف فلاسفه اسلامی است که در سیر زمان به تکامل می‌رسد. به نظر در روایات اصول کافی و همچنین قرآن از عقل دنیایی و یا به عبارتی عقل مبسوط و مشخص صحبت نشده است و به طبع از بیماریهای عقل معاش و درمان آن نیز به نظر صحبت نشده و در قرآن هر جا صحبت از عقل است همان تعابیر زیبا و مبسوط حدیث عقل و جهل است که در فطرت همه انسانها گذاشته شده و این عقل به این شکل به نظر در هیچ کجای کتب روانپزشکی مرجع بیان نشده است و جای خالی این حدیث جامع به عنوان بیماری یا اختلال جهل خالی است اختلالی که هم کرایتریای تشخیص دارد و هم کرایتریای درمانی. حدیث عقل و جهل به علت بیان دو سر یک طیف بیماری، هم بیماری را واضح بیان داشته و هم راه درمان آن بیماری که انتهای دیگر طیف است را بیان داشته است و به نظر می‌رسد خود این حدیث که بزرگان

بزرگی آن را شرح کرده‌اند می‌توان خود موضوع یک پایان نامه شود و جامعه بشری اگرچه در ظاهر با عاقل و جاهل، از دیدگاه این حدیث نگاه کند. به نظر طبقه بندی بیماریهای روانپزشکی که دخالت عوامل بیولوژیک و محیطی و روانی در آن محسوس است نیاز به یک بازنگری دارد که هم در تشخیص و هم در درمان کمک کننده است و آن اینکه هم از رویکرد انسانها به غیب و معنویت و کمال مطلق در جهت تشخیص و هم در جهت درمان استفاده کند یعنی اینکه بیمار افسرده با چه رویکردی به غیب دچار افسردگی می‌شود علاوه بر بقیه علل ملموس و محسوس و اینکه بیمار افسرده با چه رویکردی به غیب از افسردگی رها می‌شود علاوه بر درمانهای متداول. و برای هفده طبقه DSM با چنین نگرشی می‌توان هم به تشخیص واضح‌تر و هم به درمان مناسب‌تری رسید البته کوتاه فکری است که تصور شود منظور نویسنده این است که بیمار افسرده شدید با کرایتریای مشخص را از درمانهای دارویی متداول علمی مورد پذیرش پزشکان محروم کرد که این خود جهالتی است آشکار و مخالف سیره و سنت واضح انبیاء الهی علیهم السلام است. البته شرح مبسوط این موضوع اگر چه خیلی سخت نیست از فرصت این پایان نامه بیرون است. اگر چه گردآورنده به این باور رسیده است عقل معاش و عقلی که انسان را از نظر بیولوژیک متمایز و متفاوت از انسانها قرار داده است همان عقل و مغز حیوانی است اما با پیچیدگی بسیار بیشتر و به این باور رسیده است این عقل بیولوژیک با این پیچیدگی‌های ساختاری نمی‌تواند مفاهیم عظیم و وسیع غیب را بفهمد و در نتیجه نمی‌توان مفاهیم سیرعقل نظری فلاسفه را برای رسیدن به عقل قدسی و عقل مدنظر قرآن قبول کرد ولی این به صورت سؤال مطرح است که آیا قرآن چنین سیری را مطرح کرده است یا نه و آیا عقل مورد خطاب آیات قرآنی عقلی پنهان در وجود انسانهاست که با وجود مغز بیولوژیک و یا بدون وجود مغز بیولوژیک به کار خود ادامه می‌دهد.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱- بنده کلیات قضیه را نگاه کردم. رویکرد بسیار خوبی است تا مشخص شود ساحتی که دین به انسان می‌نگرد و حتی عوامل روانی و عکس‌العمل‌های روحی آن را بررسی می‌نماید، ساحتی بسیار وسیع‌تر و واقعی‌تر از ساحتی است که روان‌پزشکی به انسان نظر دارد. ۲- برای بنده اسم‌بردن و یا نبردن اسم تفاوتی ندارد خودتان بررسی کنید کدام کار را راحت‌تر جلو می‌برد. ۳- مجله‌ای در این رابطه در ذهنم نیست ولی فکر می‌کنم مجله‌های مذهبی نیز این بحث را به‌عنوان یک موضوع مذهبی چاپ خواهند کرد. مجله‌ای مثل سوره‌ی اندیشه (www.sooremag.ir) مجله‌ی معتبر و قابل توجهی است. ۴- در هر حال تاریخی شروع شده است که ما نیز باید در این تاریخ تا آن‌جا که می‌توانیم بدون فشار غیر لازم در صحنه باشیم. بر این اساس تلاش حضور در مجامع علمی را در حدّ ممکن از خود فرو گذار نکنید و بقیه را به خدا بسپارید. بنده دعاگو هستم تا خداوند بیشترین نتیجه‌ی مورد رضایت خود را به شما مرحمت فرماید. موفق باشید